دو یا سه روز بعد حاج‌قاسم گفت نیروها را آماده نگه دارید تا ببینیم چه می‌شود. مدتی بعد در جلسه‌ای ما را توجیه کردند که می‌خواهیم سریع عملیات کربلای ۵ را شروع کنیم. حاج‌قاسم مأموریت گردان‌ها را مشخص کرد تا فرماندهان توجیه شوند.

۲۴ ساعت قبل از عملیات گردان‌ها حرکت کردند و نیروها در منطقه عملیاتی کربلای ۵ و در دژی که قبلا آماده کرده بودند، مستقر شدند. عملیات کربلای ۵ هم واقعا سخت بود. دو گردان غواص داشتیم که باید چهار کیلومتر در آب حرکت می‌کردند. شب عملیات هم مهتاب شده و نور ماه بیشتر شده بود. بچه‌های غواص که به آب زدند، حاج‌قاسم زیر لب ذکر یا فاطمه زهرا گفته بود و از ایشان کمک می‌خواست تا برای نیروهای غواص اتفاق خاصی نیفتد. گردان ما چهارمین یا پنجمین گردانی بود که به سمت کانال زوجی می‌رفت. اینجا کانالی بود که آب دجله به این منطقه می‌آمد و در آنجا حوضچه‌هایی درست کرده بودند که برای پرورش ماهی و میگو قابل استفاده بود. به همین دلیل کانالی در آن منطقه وجود داشت که معروف به کانال ماهی بود.

قرار بر این بود که گردان شهید طیاری روی پرورش ماهی عمل کند و تا ابتدای کانال زوجی جلو برود. گردان شهید طیاری وقتی به کانال پرورش ماهی رسید، نیروهای بعثی به آنها خیلی فشار وارد کردند و آنها مجبور به عقب‌نشینی شدند. حاج‌قاسم با من تماس گرفت و گفت به همراه نیروهایم سریع به منطقه بروم. به‌سختی و زیر آتش دشمن به گردان شهید طیاری رسیدیم و از آنها هم عبور کردیم. تعقیب نیروهای دشمن به جلو رفتیم. عراقی‌ها از روی پل اول کانال زوجی رد شدند. پاکسازی اینجا باید توسط گردان بهرام سعیدی صورت می‌گرفت. قرار بر این بود منطقه پاکسازی و پل نیز تخریب شود و نیروهای ما از داخل آب به پشت کانال برسند و آنجا پدافند کنند تا از پیشروی نیروهای عراقی جلوگیری کنیم.

سمت چپ ما لشکر ۲۵ کربلا باید جلو می‌آمد و همراه ما روی پل اول حاضر می‌شد اما آنها در انجام ماموریت خود موفق نبودند و بعد از کانال ماهی دیگر نتوانستند جلوتر بیایند. پل اول که منفجر شد، ما به این طرف آمدیم اما دو پل دیگر منفجر نشد چون عراقی‌ها از همان طرف فشار آوردند. نیروهای ثارا... حدود ۱۵ روز با هر مشکلی که بود مقاومت کردند. زمین هم کاملا گِلی بود. دیگر تقریبا مستاصل شده بودیم، نه اسلحه‌ای، نه لباسی، نه بی‌سیمی، هیچ چیز نبود. تا این‌که یک شب چند نفر از نیروها را با فاصله زمانی متفاوت به عقب فرستادم تا از حاج‌قاسم کسب تکلیف کنیم. حاج‌قاسم هم چون برخی از فرماندهان لشکر ثارا... در این عملیات شهید شده بودند، خیلی ناراحت بود. آقای معروفی برایم روایت کرد که آن شب هر چه برای حاج‌قاسم تعریف کردیم، حاجی هیچ چیزی نمی‌گفت و ساکت بود. یک ساعتی که می‌گذرد حاج‌قاسم می‌آید کنار آقای معروفی می‌نشیند و می‌گوید: «می‌دانم وضعیت گردان شما چطور است، من بعدازظهری آنجا بودم اما اگر الان گردان‌های تازه‌نفس را به خط بفرستم و آنها وضعیت نیروهای شما را ببینند، روحیه خود را از دست می‌دهند. اگر مقداری صبر کنید، گردان شما را هم به عقب برمی‌گردانم.» حدود ساعت ۱۲ با من تماس گرفتند و دستور عقب‌نشینی برای گردان ما صادر شد. چند روزی برای بازسازی گردان عقب بودیم تا بحث نهر جاسم پیش آمد. ماجرای پنج ضلعی و سنگرهای نونی شکل. شب که به منطقه رفتیم، از بس روی سرمان آتش می‌ریختند حاج‌قاسم عملیات را لغو کرد. به همراه دو فرمانده گردان دیگر به سنگر فرماندهی رفتیم، حاجی گفت: «نیروهای‌تان را داخل سنگرها نگه دارید و مواظب باشید تلفات ندهید.» واقعا اوضاع بدی بود و از زمین و آسمان آتش روی سرمان می‌ریختند.

*** سبک و فرماندهی حاج‌قاسم در عملیات‌ها عمدتا چگونه بود؟**

حاج‌قاسم با تمام وجود با فرماندهان گردان‌ها صحبت می‌کرد. در حین عملیات صدایش بلند بود و آرام و یک جا نمی‌توانست بنشیند. او با قاطعیت خاصی کار را جلو می‌برد. رابطه حاجی با دیگر فرماندهان لشکر ثارا... مانند رابطه پدر و پسر بود. یادم هست در همین عملیات کربلای ۵، ما در نهر جاسم بودیم و پشت سرمان یک تپه خاکی بود. حاج‌قاسم از پشت تپه ما را با دوربین نگاه می‌کرد. نفربرها و تانک‌ها که از جلوی ما رد می‌شدند، هر چه گلوله آرپی‌جی شلیک می‌کردیم به آنها اصابت نمی‌کرد. حاج‌قاسم از پشت بی‌سیم گفت: «فتاحی داری چی کار می‌کنی؟» چهارتا آرپی‌جی‌زن را چیدم لب خاکریز و با حاجی تماس گرفتم و گفتم حاجی حالا نگاه کن. هر چهار گلوله به نفربری که در حال عبور بود اصابت کرد. از پشت بی‌سیم گفتم: حاجی دیدی؟ گفت: «آره دیدم. علویان (معاون گردان) را بگذار بالای سر گردان و خودت بیا پیش من.» رفتن عقب هم خودش یک عملیاتی بود. فاصله من و حاجی حدود یک کیلومتر بود. با هر دردسری بود و با دویدن خودم را به حاج‌قاسم رساندم. آن‌قدر سر و صورتم خاکی بود که همیشه احساس می‌کردم در دهانم پر از گِل است. مثلا وقتی از چشم‌هایم اشک سرازیر می‌شد، صورتم خود به خود گل آلود می‌شد و به مرور زمان این گل‌ها خشک می‌شد. وقتی به حاج‌قاسم رسیدم، حاجی ابتدا سرم را بوسید و گِل‌ها را از روی صورتم پاک کرد. بعد گفت: «وضع گردان چطور است؟» گفتم: «وا... بچه‌ها مشغول کار هستند اما فشار خیلی روی‌شان زیاد است. نیروی زیادی هم برای‌مان نمانده اما همین‌ها دارند کار می‌کنند.» بعد با اشاره گفت: «عراقی‌ها آنجا هستند و از آن نقطه به سمت شما شلیک می‌کنند، مواظب باشید.»

*** در عملیات کربلای ۵، یک‌سری از فرماندهان لشکر ثارا... به شهادت می‌رسند، خاطره‌ای در این زمینه دارید؟**

در همین عملیات کربلای ۵، حاج‌قاسم در سنگر فرماندهی نشسته بود و فرمانده یکی از گردان‌ها به نام

۲۳

فتح‌المبین

فروردین سال ۱۳۶۱ تیپ ۴۱ ثارا... کرمان به صورت مشترک با تیپ ۸۴ خرم‌آباد در عملیات فتح‌المبین شرکت کرد

۲۴

فتح خرمشهر

رزمندگان جنوب شرق کشور به فرماندهی قاسم سلیمانی از دهم اردیبهشت تا سوم خرداد ۱۳۶۱ در فتح خرمشهر حضور داشتند

۲۵

ازدواج

مراسم عروسی با خانم نامجو بعد از ۳۰ ماه از مراسم عقد

۲۶

رمضان

حضور در عملیات رمضان